

حکیم طوس و شاهنامه

دکتر توفیق ه. سبحانی * - فهیمه سیفی **

چکیده: حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایرانی، از دهقان‌زادگان و نجیب‌طوس بود که در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم می‌زیست. او آفریننده بزرگترین اثر حماسی ایران، شاهنامه بود. این کتاب عصاره و چکیده تمدن و میراث فرهنگی قوم ایرانی است و فردوسی در حدود سی یا چهل سالگی سرودن آن را آغاز کرد. شاهنامه روایات اساطیری و تاریخی ایران است و حکیم طوس آن را در سه بخش اساطیری، پهلوانی یا حماسی و تاریخی، در (حدوداً) ۶۰۰۰ بیت سرود که از عهد کیومرث تا پایان روزگار یزدگرد را در برمی‌گیرد. مأخذ اصلی آن ظاهراً شاهنامه ابومنصوری بوده است. در این کتاب سراسر بند و اندرز و حکمت پنج اصل مهم و اساسی خداشناسی و دینداری، خردورزی، داد، نام و شادی مدنظر بوده که فردوسی همه‌جا بر آنها تأکید کرده است.

کلیدواژه: حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، شاهنامه ابومنصوری، حماسه، اساطیر، تاریخ.

شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایرانی، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، اهل طوس بود و در قرن

* استاد دانشگاه و عضو شورای علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

** پژوهشگر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

چهارم و اوایل قرن پنجم می‌زیست. از زندگانی او اطلاعات چندانی در دست نیست کما اینکه با قاطعیت می‌توان گفت که متأسفانه زندگانی اکثر ستارگان آسمان ادب ایران زمین، چنانکه شایسته آن بزرگان است، بر ما روشن نیست. از رودکی تا ختیم و از فردوسی تا حافظ و دیگران، در کتاب‌های تاریخ ادبیات یا تذکره‌ها جز چند رقم و عدد و جز چند افسانه عجیب با تاریخ یا تاریخ افسانه‌ای مطلب دیگری قید نشده است.

آنچه به طور مسلم و قاطع از زندگی حکیم طوس می‌دانیم، بسیار ناچیز است. نام و نام پدر و کنیه و لقب او حکیم ابوالقاسم حسن بن علی فردوسی طوسی است ولی نام حکیم و پدرش در ترجمه بنداری به عربی منصور بن حسن، در تاریخ گزیده حسن بن علی، در تذکره الشعراء دولتشاه و آتشکده آذر حسن بن اسحق بن شرف‌شاه و در مجمع‌الفصحا حسن بن اسحق بن شرف‌شاه محمد بن منصور بن فخرالدین احمد بن حکیم مولانا فرخ و... آمده است.

در تاریخ تولد و زادگاه^۱ او نیز اختلاف نظر وجود دارد، ولی به احتمال قوی در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ ه. ق. در روستای پاژ در دوفرسنگی طابران (طوس)، در ۱۵ کیلومتری شمال مشهد، به دنیا آمد. امروز این روستا را فاز می‌گویند.

فردوسی از دهقانان طوس بود. دهقان در آن روزگار به نجیب‌زادگان، ملاک و اهل دانش و معرفت و دلیری و مردانگی گفته می‌شد که به آیین مملکت‌داری واقف بودند و در امور روستا و محله خود نظارت می‌کردند و مرجع دعاوی و مرافعات اهل محل بودند و رئیس خوانده می‌شدند. دهقانان حافظ اخبار و روایات ایرانی هم بودند.

فردوسی به دلیل همین دهقان‌زاده بودن، در جوانی مرد نسبتاً ثروتمندی بود و به سبب علاقه به دانش، در همان جوانی به داستان‌های کهن ایرانی روی آورد و به آنها عشق می‌ورزید. از چگونگی و میزان تحصیلات و آگاهی او اطلاعی در دست نیست، ولی از خلال کلامش آشکار است که بر ادب عرب و فلسفه و کلام مسلط بوده و از مقایسه شاهنامه با آثار

۱. بعضی محل تولد او را قریه شاذاب (از نواحی طوس) و گروهی قریه رزان می‌دانند (تقی‌زاده، سید حسن: ص ۴۴).

مشابه یونانی می‌توان دریافت که به بلاغت یونانی نیز آگاه بوده است.

او سراسر عمر را در طوس گذرانده و گویا از سال ۳۶۷ ه. ق. به سرودن شاهنامه پرداخته و تحریر اول آن را در سال ۳۸۴ و تحریر نهایی آن را در ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه. ق. به پایان رسانیده و به محمود، سلطان کج‌اندیش و متعصب غزنوی هدیه کرده که ظاهراً با استقبال او مواجه نشده است. ظاهراً سلطان محمود به دلایلی از شاهنامه استقبال نکرد و به شاعر آن صله نداد.

که یکی از این دلایل شیعه بودن فردوسی است زیرا محمود سنی و در این مذهب متعصب بود و شیعه بودن را از بزرگترین گناهان و جنایات می‌دانست. دلیل دیگر محمود اختلاف عقیده او و فردوسی بر سر مسائل نژادی و ملی بود. فردوسی ایرانی میهن‌پرست و معتقد به مفاخر ملی و محمود ترکی اجنبی خوی که ملیت و علاقه نژادی از نظر سیاست او مفید نبود و حتی علاقه نداشت داستان‌های حماسی ایران را بشنود:

چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود

(نظامی عروضی سمرقندی: ص ۸۱)

به هر روی سرودن شاهنامه برای این دهقان‌زاده بزرگ، آرمانی عظیم بود و او را از پرداختن به شغل و میراث پدری بازداشت تا جایی که یک یا دو دهه از آخر حیات خود را در تنگدستی گذراند. او در شاهنامه تنها به مرگ فرزندش در سن سی و هفت سالگی اشاره کرده که در شصت سالگی فردوسی اتفاق افتاده و غمی بس عظیم برای شاعر توانای ایرانی فراهم کرده است:

مراسل بگذشت بر شصت و پنج	نه نیکو بود گر بیازم به گنج
مگر بهره برگیرم از پند خویش	براندیشم از مرگ فرزند خویش
مرا بود نوبت، برفت آن جوان	ز دردم منم چون تن بی‌روان
شتابم مگر تا همی یابمش	چو یابم به بیغاره بشتابمش
که نوبت مرا بد تو بی‌کام من	چرا رفتی و بردی آرام من
ز بدها تو بودی مرادستگیر	چرا راه جستی ز همراه پییر
مگر هم‌رهان جوان یافتی	که از پیش من نیز بشتافتی

جوان را چو شد سال برسی و هفت
نه بر آرزو یافت گیتی و رفت
همی بود همواره با من درشت
برآشفتم و یکباره بنمود پشت

(ج ۵، ص ۲۴۱۸-۲۴۱۹، ابیات ۲۲۸۸-۲۲۸۰)

* * *

فردوسی بعد از همه این سختی‌ها و به جای گذاشتن اثری جاودانی، در حدود شصت هزار بیت، سرانجام در سال ۴۱۱ / ۴۱۶ ه. ق. از دنیا رفت و این همه آن چیزی است که از زندگی شاعری بزرگ و توانا می‌دانیم.

ملک الشعرای بهار زندگی فردوسی را در چند بیت و به این صورت آورده است:

سیصد و سی یا به سالی کمتر از مادر بزاد
هم به شصت و پنج کرد آغاز دستان گستری
در او ان چار صد شد اسپری شهنامه‌اش
یازده سال دگر شد عمر شاعر اسپری
برد سی و پنج سال اندر کتاب خویش رنج
ماند با رنجی چنان، گنجی بدین پهناوری

(دیوان ملک الشعرای بهار، ج ۱، ص ۶۳۶)

مذهب و اعتقادات فردوسی

فردوسی موحد و خداپرست بود و در جای جای شاهنامه این عقیده را به اثبات رسانده است:

جهان را بلندی و پستی توئی
ندانم چه‌ای هرچه هستی توئی

(ج ۲، ص ۸۷۹، بیت ۸۰۰)

یا جایی که آورده:

ایا فلسفهدان بسیارگوی
نسپویم به راهی که گویی بپوی
سخن هیچ بهتر ز توحید نیست
به ناگفتن و گفتن ایزد یکیست

(ج ۲، ص ۹۱۷، ابیات ۲ و ۵)

او در شاهنامه از دین اسلام به عنوان دین برتر نام برده و این خلاف نظر گروهی است که به دلیل وجود داستان‌هایی مربوط به دوران زرتشت، او را زرتشتی می‌دانند. او در ابتدای

داستان رستم و سهراب آورده:

جوانی و پیری به نزد اجل
دل از نور ایمان گر آکنده‌ای
پرستش همان پیشه کن یا نیاز
بر این کار یزدان، تو را راز نیست
به گیتی در آن کوش چون بگذری
یکی دان چو در دین نخواهی خلل
ترا خامشی به که تو بنده‌ای
همه کار روز پسین را بساز
اگر دیو با جانت انباز نیست
سرانجام اسلام با خود ببری

(ج ۱، ص ۳۸۴، ابیات ۱۶-۲۱)

با اینکه خلفای راشدین را می‌ستاید، حضرت علی را برترین صحابهٔ پیامبر و حب و دوستی آل علی را راه نجات انسان می‌داند. تقریباً تمام عقاید فردوسی را در این چند بیت می‌توان یافت:

ترا دانش و دین رهاند درست
اگر دل نخواهی که ماند نژند
به گفتار پیغمبرت راه جوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
که خورشید بعد رسولان مه
عمر کرد اسلام را آشکار
پس از هر دوان بود هشمان گزین
چهارم علی بود جفت بتول
که من شهر علمم علی‌ام در است

...

حکیم این جهان را چو دریا نهاد
چو هفتاد کشتی برو ساخته
یکی پهن کشتی بسان عروس
محمد بدو اندرون با علی
برانگیخته موج از او تند باد
همه بادبان‌ها برافراخته
بیاراسته همچو چشم خروس
همان اهل بیت نبی و وصی

خردمند کز دور دریا بدید
بدانست کاو موج خواهد زدن
کسرا نه پیدا و بسن ناپدید
کس از غرق بیرون نخواهد شدن
شسوم غرقه دارم دو یار و فی
...

هر آنکس که در دلش بغض علی است
نباشد جز از بی پدر دشمنش
از او زارتر در جهان زار کیست
که یزدان بسوزد به آتش تنش

(ج ۱، مقدمه، ابیات ۹۵-۱۲۳)

واما شاهنامه این گنج بهناور:

شاهنامه عصاره و چکیده تمدن و میراث فرهنگی قوم ایرانی است، شاهنامه کتاب حماسه است، کتاب عشق است و درخشیدن عشق در آن برای ظهور قهرمانی حماسه آفرین (رستم) است. در شاهنامه عشق مقدمه فتح‌ها و شکست‌هاست و فردوسی ستایشگر نیکی‌ها و راستی‌ها و راستگرداری‌ها است. او دقیقاً به کم و کیف شاهکاری که می‌آفرید، واقف بود و خوش گفت که:

بی افکندم از نظم کساخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند

(ج ۳، ص ۱۱۱۵، بیت ۶۹)

از اوائل قرن سوم شاهنامه‌نویسی در ایران معمول شد و نظم آن نیز پس از مسعودی و ابوالمؤید بلخی به وسیله دقیقی در اوایل قرن چهارم صورت گرفت و فردوسی نیز که علاقه به نظم داستان‌ها داشت دنباله کار دقیقی را به پایان رسانید. شروع فردوسی به نظم شاهنامه از چند اشاره به دست می‌آید:

۱- در مقدمه شاهنامه که سبب نظم را بیان می‌کند، می‌گوید که در آن موقع محیط پر از جنگ بوده است:

زمانه سراسر پر از جنگ بود
به جویندگان بر جهان تنگ بود

(ج ۱، مقدمه، بیت ۱۶۳)

و این آشفتگی اوضاع خراسان ظاهراً متعلق به سال ۳۷۱ و جنگ‌هایی است که میان ابوالحسن و ابوعلی سیمجور و فاتق خاصه با ابوالعباس تاش (سپهسالار خراسان بعد از ابوالحسن سیمجور) و قتل عتبی وزیر و جنگ‌های سپاهیان سامانی با امرای آل بویه و احتمال هجوم دیالمه به خراسان است.

۲- در پایان کار یزدگرد فردوسی گفته است که شاهنامه او در ۴۰۰ به پایان رسیده و در عین حال از رنج ۳۰ ساله خود در این مورد سخن گفته و بنابراین باید نظم شاهنامه در ۳۷۰ یا اندکی بعد از آن آغاز شده باشد.

۳- فردوسی در مقدمه تاریخ اشکانیان از قحط و غلای خراسان و بخشیدن خراج یکساله سخن می‌گوید و این واقعه بنا بر اشاره عتبی متعلق است به سال ۴۰۱ و باز اگر ۳۰ سال رنج او را منها کنیم، آغاز نظم شاهنامه به سال ۳۷۱ برمی‌گردد.



لازم به ذکر است پیش از شاهنامه چندین کتاب در تاریخ ایران تدوین شده است، از آنجا که شاهان سامانی خود را از نژاد شاهان قدیم ایران می‌دانستند، خواهان تدوین تاریخ ایران به زبان دری بودند. به همین دلیل در روزگار آنان چند کتاب به نظم و نثر تألیف شد که غالباً نام شاهنامه داشتند، از جمله: شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی، شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه مسعودی مروزی و شاهنامه‌ای به نثر که به دستور ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی (سردار سامانی) تهیه شد.

از لحاظ کار فردوسی، شاهنامه ابو منصور طوسی مهم بوده است. متأسفانه این شاهنامه از میان رفته، اما مقدمه آن در شاهنامه فردوسی باقی مانده است.

به طور کلی منابعی که برای تدوین شاهنامه به یاری فردوسی آمده‌اند، عبارتند از:

۱) خدای نامه (خوئای نامک) مشتمل بر مطالب تاریخی از اوستا و بندشش. در این کتاب داستان کیومرث و داستان پادشاهان ایران از هوشنگ تا زرتشت آمده و مطالب آن از یادگار زیریران و کارنامک اردشیر گردآوری شده و به دنبال آن شرحی از گشتاسب و اسکندر آمده است. سپس تاریخ ایران در دوره ساسانی تا مرگ یزدگرد شرح داده شده است. این اثر ابتدا

از پهلوی به عربی و سپس از عربی یا پهلوی به فارسی دری ترجمه شده و مورد استفاده مورخان چون طبری، ابوریحان، حمزه، مسعودی و فردوسی قرار گرفته است.

۲) داستان‌های ملی چون رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، بیژن و گرازان، بهرام چوبین، شروین و خروین، خسرو و شیرین و... که تعدادی از آنها توسط حکیم طوس به نظم درآمده است.

۳) روایات تاریخی مربوط به روم و یونان و یهود که داستان‌های رفتن گشتاسب به روم و اسکندرنامه و اسامی تعدادی از شاهان اشکانی از آنها اخذ شده است. لازم به ذکر است که مأخذ اسکندرنامه شاهنامه خدای نامه و داستانی مجعول و اغراق‌آمیز است که در سده سوم میلادی، در مصر ساخته شده و آن را از قول کالیستیس (مورخ یونانی که در حمله اسکندر با او همراه بوده و بعد به دست اسکندر به قتل رسیده) بیان کرده‌اند.

۴) داستان‌هایی که از دوره پهلوانی و عظمت پادشاهان پهلوی (اشکانی)، در خراسان به یاد مانده، مانند داستان رستم و زال و یا نام‌های گودرز و بیژن و گیو و... در شاهنامه گاهی مطالب بدست آمده چنان با مهارت با هم ترکیب شده‌اند که با فقدان منابع اصلی، تفکیک و تشخیص آنها غیر ممکن است.

شاهنامه تاریخ ایران باستان از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض سلسله ساسانیان هب دست اعراب است. تاریخ ملی ایران است نه چنانکه واقعاً در بستر تاریخ رخ داده، بلکه بر آن منوال که اجداد ما می‌خواسته‌اند که چنان باشد.

اگر چه در شاهنامه اسطوره، افسانه و تاریخ از هم جدایی ناپذیرند، اما از قدیم‌الایام آن را به سه بخش تقسیم کرده‌اند و فردوسی در هر سه بخش به رغم غلبه زبان عربی و فضل فروشی معاصران حکیم در تکلم به زبان تازیان، از زبانی سره بهره جسته است. در شاهنامه قریب ۴۳۰ واژه تازی به کار رفته و همچنین تعداد کثیری از نام‌های زیبا و لغات تراش‌خورده و ترکیبات بدیع فارسی از غارت زمان در امان مانده است. این سه بخش که به زعم خود فردوسی «عجم زنده کرده» عبارتند از:

۱) دوره اساطیری

این دوره از عهد کیومرث، اولین انسان و اولین شاه آغاز می‌شود و تا ظهور فریدون ادامه می‌یابد. در این قسمت کیومرث با دادن می‌جنگد، از پوست جانوران تن‌پوش تهیه می‌کند، سیامک (پسر او) به دست دیوان کشته می‌شود. هوشنگ (پسر سیامک) انتقام پدر را از دیوان می‌گیرد و آتش را کشف می‌کند، آلات آهنی می‌سازد و به مردم کشاورزی می‌آموزد. طهمورث (پسر هوشنگ) دوختن جامه و اهلی کردن جانوران را یاد می‌دهد، دیوان را مهار می‌کند و لقب دیوبند می‌گیرد و از آنان نوشتن، گرمابه ساختن و دیوار کشیدن می‌آموزد. جمشید (پسر طهمورث) آلات جنگی می‌سازد و طب فرا می‌گیرد. نوروز جمشیدی از یادگاری‌های اوست. در دوره او پیری، تهیدستی و بیدادگری نبود، مردم در سیمای جوانان چهارده ساله می‌زیستند. جمشید به خودبینی مبتلا و ضحاک بر او چیره می‌شود. ابلیس ضحاک را می‌فریبد و از جای بوسه او دو مار بر شانه‌های ضحاک سر برمی‌آورند. کاوه آهنگر که مغز هفده پسرش غذای مارهای ضحاک شده بود، برای نجات پسر هجدهم، قارن، نزد ضحاک می‌رود. ضحاک که خروش کاوه را می‌شنود، قارن را رها می‌کند و از کاوه می‌خواهد شهادت‌نامه دادگری او را امضا کند. کاوه گواهی را پاره می‌کند و مردم را علیه ضحاک می‌شوراند. مردم به رهبری کاوه و با درفش کاویانی (پیش‌بند چرمی او که بر سر چوب است) به سراغ فریدون می‌روند. فریدون بر ضحاک چیره می‌شود و او را در کوه دماوند زندانی می‌کند و این پایان دوره اساطیری است.

۲) دوره پهلوانی یا حماسی:

دوره پهلوانی از قیام کاوه آهنگر تا کشته شدن رستم و پادشاهی بهمن را در برمی‌گیرد و مهمترین بخش شاهنامه است. فریدون در اواخر عمر، پادشاهی را میان سه پسرش، سلم و تور و ایرج، تقسیم می‌کند و ایران را به ایرج می‌دهد ولی برادران به حسادت توطئه می‌کنند و ایرج را می‌کشند. منوچهر نوه ایرج در دامان فریدون و برای انتقام خون جد خود، پرورش می‌یابد و در پی این انتقام، سر سلم و تور را به دربار فریدون می‌فرستد. زال در زمان منوچهر متولد می‌شود. از خاندان رستم، تنها از سام و نریمان (پدر او) صحبت می‌شود. نسب رستم به

جمشید می‌رسد. پس از غلبه ضحاک بر جمشید، او در سرگردانی به زابل می‌رسد. پس از غلبه ضحاک بر جمشید، او در سرگردانی به زابل می‌رسد و با سمن ناز، دختر کورنگ (پادشاه زابل) ازدواج می‌کند و آن دو از ترس ضحاک به چین می‌روند و سمن ناز در آنجا پسری به نام تور به دنیا می‌آورد. ضحاک جمشید را می‌کشد و سمن ناز نیز خود را می‌کشد. تور بزرگ می‌شود. فرزند تور، شیدرو پسر شیدر، تورک یا طوزگ و پسر او، شم می‌باشد. شم دارای فرزندی است به نام ائژگ یا ائژط و او صاحب پسری می‌شود به نام گرشاسب. یکی از فرزندان گرشاسب و خاندان او نریمان است و نریمان پسری به نام سام دارد و زال فرزند سام است. سام زال را چون دارای موی سفید است و به همین دلیل زال یا زال زر (سفید مو) نامیده شده، در کوهی رها می‌کند و سیمرغ او را می‌پرورد. چندی بعد سام به سراغ زال رفته و او را به شهر می‌آورد. زال در زابل عاشق رودابه می‌شود و از ازدواج آنان رستم، نامورترین پهلوان شاهنامه، متولد می‌شود.

و اما حکایت شاهنامه بعد از منوچهر:

پس از منوچهر، پسرش نوذر به پادشاهی می‌رسد که به دست افراسیاب تورانی کشته می‌شود و به همین دلیل کینه ایران و توران که با قتل ایرج آغاز شده بود، تازه می‌شود. جانشین نوذر نه هیچ یک از دو پسرش (طوس و گستهم) که زو پسر افراسیاب است و بعد از او گرشاسب پسر زو زمام امور را به دست می‌گیرد. پس از گرشاسب، چون از تبارشان کسی نبود، زال رستم را می‌فرستد که کیقباد را از کوه البرز بیاورد. کیقباد مؤسس سلسله کیانی است و رستم در این زمان جوان است. جنگ ایران و توران در زمان کیقباد در می‌گیرد. کیکاوس جانشین کیقباد به جنگ دیوان می‌رود، اسیر می‌شود و در هاماوران با سودابه دختر پادشاه آن دیار ازدواج می‌کند. داستان رستم و سهراب در زمان کیکاوس رخ می‌دهد. داستان سیاوش و نامادری او سودابه نیز از رویدادهای زمان اوست که سیاوش ناگزیر به توران پناهنده می‌شود و در آنجا ابتدا با جریره (دختران پیران وزیر افراسیاب) و بعد با فرنگیس (دختر افراسیاب تورانی) ازدواج می‌کند و به دست افراسیاب کشته می‌شود و بار دیگر آغاز جنگ‌های توران و ایران.

حکایت‌های دیگر دوره حماسی عبارتند از:

آمدن کیخسرو (پسر سیاوش) به ایران برای خونخواهی پدر و در نهایت انتقام از افراسیاب، داستان بیژن و منیژه، پادشاهی لهراسب و سپس گشتاسب پسرش، ظهور زرتشت در زمان گشتاسب، هجوم ارجاسب پادشاه توران به ایران و مرگ لهراسب، پهلوانی اسفندیار پسر گشتاسب و مدافع دین زرتشت، کشته شدن اسفندیار به دست رستم و در نهایت کشته شدن رستم و رخش.

پادشاهی کیانیان یا بهمن، همای، داراب و دارای سوم و غلبه اسکندر بر او به پایان می‌رسد. برخی دارای را داریوش سوم هخامنشی می‌دانند که پادشاهی اش به دست اسکندر به پایان می‌رسد.

۳) دوره تاریخی

این دوره از پادشاهی دارای دارایان آغاز می‌شود و از تأسیس سلسله ساسانی تا انقراض آن پیش می‌رود.

دوره تاریخی شاهنامه با اردشیر بابکان آغاز می‌شود و از اردشیر، شاپور ذوالاکتاف، یزدگرد بزهگر، بهرام گور، انوشیروان، هرمز، خسرو پرویز و یزدگرد مفضل در شاهنامه سخن گفته شده است. البته این قسمت نیز آمیخته به افسانه و داستان‌های عاشقانه و پهلوانی است. عصیان بهرام چوبینه در عهد هرمز به کارهای رستم شباهت دارد که این سرکشی تا روزگار خسرو پرویز ادامه دارد و در نهایت بهرام به چین می‌گریزد و در آنجا کشته می‌شود. داستان خسرو و شیرین و حکایت بارید، سپس آشفنگی اوضاع بعد از خسرو پرویز و بعد آخرین شاه ساسانی یزدگرد سوم که در زمان او اعراب حمله می‌کنند. رستم فرخ‌زاد به دست سردار عرب کشته می‌شود و یزدگرد می‌گریزد و بعد از سیزده سال به سبب خیانت مرزبان مرو به قتل می‌رسد و این پایان پادشاهی ساسانی و در واقع پایان شاهنامه است.

تشبیهات، شیوه بیان و غنّت کلام و قلم فردوسی تا حدّ اعجاز است.

می‌توان اذعان کرد که همه غم‌ها و شادی‌ها و تلاطم‌های روحی بشر، نمونه‌اش در نیمه اول شاهنامه آمده: زندگی عزیزترین ودیعه است امانه به هر قیمتی و مرگ بدترین بلاست

ولی نه همیشه. چیزی گرامی تر از جان وجود دارد و آن «گوهر جان» است تحت عنوان نام. برای برپایی حق خون‌ها ریخته می‌شود ولی وقتی پای اصول در میان باشد، به خونریزی رضایت می‌دهند. انگیزه غارت در جنگ‌های شاهنامه وجود ندارد، مردانه می‌کشند و کشته می‌شوند.

انسان و هستی دو محور اصلی شاهنامه است و مبارزه دائم نیکی و بدی، بزرگترین رشته حکمت‌آمیز سرتاسر شاهنامه. سرتاسر شاهنامه پند و اندرز و حکمت و پیام است. پیام‌های حکیم طوس را در پنج اصل می‌توان بیان کرد:

۱) خداشناسی و دینداری:

نخست از جهان‌آفرین یاد کن پرستش بر این یاد، بنیاد کن
 کز وی است گردون گردان به پای هم اوی است بر نیکویی رهنمای
 (ج ۲، ص ۹۱۸، ۹۱۷، ابیات ۱۱ و ۱۲)

خداوند نیکی ده و رهنمای خداوند جای و خداوند رای
 (ج ۳، ص ۱۴۲۱، بیت ۲۴۰۳)

خداوند بخشنده و دادگر خداوند مردی و دین و هنر
 (ج ۴، ص ۱۶۰۳، بیت ۳۰۱)

پروردگار ناظر بر اعمال آدمی است و انسان بی‌هیچ واسطه‌ای با او ارتباط دارد. مفهوم خداشناسی در فرهنگ ایرانی با کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک ارتباط دارد و در دیدگاه فردوسی، انسان خداشناس دلی کور و سری بی‌خرد دارد:

نشاید خور و خواب و با او نشست که خستو نباشد به یزدان که هست
 دلش کسور باشد، سرش بی‌خرد خردمندش از مردمان نشمرد
 (ج ۲، ص ۶۳۰، ابیات ۶۶۹ و ۶۷۰)

۲) خردورزی: خردورزی تمیز و تشخیصی است که از طریق تجربه و حکمت گذشتگان حاصل شده و با زندگی زندگی عملی پیوند دارد. اگر بتوان صفتی برای پروردگار قایل شد، آن است که جان و خرد را آفریده، جان برای زنده بودن و خرد برای راه سپردن در

راه راست. فردوسی اولین آفریده را خرد می‌داند: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»^۱

نخست آفرینش خرد را شناس	نگهبان جان است و آن سه پاس
سه پاس تو: گوشت و چشم و زبان	کزین سه رسد نیک و بد بی گمان
خرد را و جان را که یارد ستور	وگر من ستایم که یارد شتود

(ج ۱، مقدمه، ابیات ۳۱-۲۹)

فردوسی خرد را با نام‌های گوناگون بیان می‌کند:

خرد دارد ای پیر بسیار نام	رساند خرد پادشا را به کام
یکی مهر خواندش و دیگر وفا	خرد دور شد، داد ماند و جفا
زبان آوری راستی خواندش	بلند اختری زیرکی داندش
گهی بر دیار و گهی رازدار	که باشد سخن نزد او استوار
پراکنده این است نام خرد	از اندازه‌ها نام او بگذرد

(ج ۴، ص ۱۹۲۲-۱۹۲۳، ابیات ۱۷۸۶-۱۷۹۱)

۳) داد: این لفظ در شاهنامه معنای وسیعی دارد. داد، مفاهیم گسترده‌ای چون حق، قانون، معیار سنجش، راستی و عدالت و غیره دارد و حفظ نوعی توازن در کل زندگی است، نشان لطف و رحمت الهی است و بیداد، چه در فکر و چه در عمل، مایه خشم و غضب خداوند است و عامل پریشانی زمین و بسته شدن درهای رحمت خدا.

در پادشاهی بهرام گور آمده که هنگامی که بهرام از زن و شوهری دلگیر می‌شود و تصمیم به بی‌داد و ظلم می‌گیرد شیر گاو خشک می‌شود و زن به شوی می‌گوید:

چنین گفت با شوی کای کدخدای	دل شاه گیتی دگر شد برای
ستمکاره شد شهریار جهان	دلش دوش پیچان شد اندر نهان

شهریار این سخن را می‌شنود و از تصمیم خود باز می‌گردد:

اگر تاب گیرد دل من ز داد	از این پس مرا تخت شاهی مباد
زن فرسخ پاک یزدان پرست	دگر باره بر گاو مالید دست

به نام خداوند زد دست و گفت
 ز پستان گاوش بیبارید شیر
 تو بیداد را کرده‌ای دادگر
 وزان پس چنین گفت با کدخدای
 که بیرون‌گذاری تو شیر از نهفت
 زن میزبان گفت کای دستگیر
 و گر نه نبودی ورا این هنر
 که بیداد را داد شد باز جای

(ج ۴، ص ۱۸۷۱-۱۸۷۵)

و یا کینخسرو می‌گوید:

ز گسیتی مر او را ستایش کنید
 که آن را که خواهد کند شوربخت
 بر این پرسش و جنبش و رای نیست
 شب و روز او را نسیایش کنید
 یکی بی‌هنر برنشانند به تخت
 که با داد او بنده را پای نیست

(ج ۳، ص ۱۱۵۲، ابیات ۸۶۵-۸۶۷)

(۴) نام:

به نام خداوند جان و خرد
 خداوند نام و خداوند جای
 خداوند کیهان و گردان سپهر
 ز نام و نشان و گمان برتر است
 کزین برتر اندیشه برنگذرد
 خداوند روزی ده رهنمای
 فروزنده ماه و ناهید و مهر
 نگارنده برشده، گوهر است

(ج ۱، مقدمه، ابیات ۴-۱)

نام نماد بلوغ و رشد و والایی انسان ایرانی. نام نیک هدف متعالی انسان است و نام بد سند بی‌اعتباری و شکست و گمراهی. در شاهنامه افراد وقتی دارای نام می‌شوند که به بلوغ جسمانی و روحانی رسیده باشند. فریدون پس از آنکه پسرانش همسر می‌گزینند، آنان را می‌آزماید و سپس نام‌گذاری می‌کند. نام یاد است و خاطره، قضاوت تاریخ است و قضاوت تاریخ رأی محکمه‌ای است که خطا نمی‌کند و آن رأی در حافظه جامعه همیشه ماندگار است.^۱

نام در شاهنامه تداوم پدر در فرزند (مذکر) است:

۱. رستگار فسایی، منصور: ص ۲۵ به بعد.

به گیتی بماند ز فرزند نام
که این پور زال است و آن پور سام
(ج ۱، ص ۱۵۰، بیت ۷۶۰)

و فرزندی که نام و رسم پدر را می‌کند، بیگانه است:
پدر چون به فرزند ماند جهان
کند آشکارا بر او برنهان
گر او بفکند فرّ و نام پدر
تو بیگانه خوانش، مخوانش پسر
(ج ۱، ص ۲۸۰، ابیات ۷۰۶ و ۷۰۷)

(۵) شادی:

به خط از نخست آفرین گسترید
بدان دادگر کاو زمین آفرید
از اویست شادی، از اویست زور
خداوند ناهید و بهرام و هور
(ج ۱، ص ۱۵۱، ابیات ۷۹۳ و ۷۹۴)

مفهوم شادی به رغم لایه لفظی بسیار کلی و ظاهراً ساده خود، در شاهنامه دارای مضامین بسیار گسترده و وسیع است. تحرّک، منطق، رضایت از هستی، سازگاری با تداوم سرنوشت، معنای دل‌بستگی به خود و دیگران، همه معنای شادی است.

شادی نقطه آغاز حرکت‌هایی است تازه به سوی افق‌های دوست داشتنی و خوش فرجام و تعبیری مثبت است از موافق بودن جریان حیات با نیازهای انسانی و به همین دلیل از ارکان رفتارهای ایرانی است.

شادی برای ایرانیان با آداب خاص موسیقی و میهمانی و بذل و بخشش، هدیه گرفتن و هدیه دادن و ... همراه است و این توصیف فردوسی به شادی به معنی دل بستن به زندگی، امیدوار بودن و بزرگداشت هستی و اغتنام فرصت است:

تو دل را به جبر شادمانه مدار
روان را به بلد درگمانه مدار
(ج ۲، ص ۵۶۹، بیت ۲۲۷۰)

ز گیتی ترا شادمانی است بس
دگر هیچ مه‌ری ندارد به کس
(ج ۲، ص ۵۹۸، بیت ۲۹۰۴)

اگر دل توان داشتن شادمان
جز از شادمانی مکن تا توان
(ج ۲، ص ۶۷۴، بیت ۱۶۱۰)

زمان و مکان در شاهنامه

یکی از ویژگی‌هایی که در غالب داستان‌های سنتی در ایران رایج است، نادیده گرفتن دو بُعد زمان و مکان است. در داستان‌نگاری غربی هر موضوع متناسب با وضع زمان و مکانی است که اتفاق می‌افتد، ولی غالباً در یک داستان سنتی ایرانی فضای داستان و زمان و مکان وقوع آن مشخص نیست. داستان ویس و رامین، داراب‌نامه و امیر ارسلان در هر کجا احتمال وقوع دارد. به طور کلی در داستان‌های قدیم اساطیری و افسانه‌ای ایران خلط زمان و مکان بسیار به چشم می‌خورد و قهرمانانی مطرح می‌شوند که عناصر مختلف و متضاد فرهنگی مربوط به دوره‌ها و مکان‌های متفاوت را با خود دارند. مثلاً در بعضی متون جم و سلیمان نبی یا زردشت و حضرت ابراهیم با هم خلط شده و حتی زردشت به نام «ابراهیم زردشت» آمده است. در بعضی موارد نیز عنصر زمان و مکان حذف شده است به عنوان نمونه در اقبالنامه چندین حکیم ناهمزمان چون سقراط (سدهٔ پنجم ق. م.)، افلاطون (میانۀ سدهٔ پنجم تا سدهٔ چهارم ق. م.)، ارسطو (سدهٔ چهارم ق. م.)، هرمس (که به سه حکیم یونانی اطلاق شده که زمان دقیق حیاتشان روشن نیست ولی گفته‌اند که اولی قبل از طوفان نوح و دومی و سومی بعد از طوفان می‌زیسته‌اند) و فروریوس (سدهٔ سوم ق. م.) در کنار هم آمده‌اند.

در شاهنامه نیز این وضعیت به چشم می‌خورد که این‌که زمان و مکان در شاهنامه از هم جدا نیستند و دو واژه در هم تنیده‌اند. بعضی از مکان‌ها و سرزمین‌های شاهنامه فرضی و افسانه‌ای است و محدودهٔ آن روشن نیست. دو شخصیت رستم و اسفندیار، چنانچه موجودیتی تاریخی برای آنها قائل شویم، حدود چهار تا پنج قرن بینشان فاصله است، زیرا اسفندیار با توجه به زمان زردشت در حدود قرن ششم ق. م. می‌زیسته است و رستم، در صورتی که او را از سکاها بدانیم و زمان او را بعد از سال ۱۴۰ ق. م. (یعنی زمان ورود سکاها به زرنگ) در قرن دوم ق. م.

برخی از شخصیت‌های شاهنامه چون زال و رستم در داستان‌های متعدد شاهنامه و ادوار گوناگون وجود دارند یا طول سلطنت ضحاک هزار سال است. در واقع می‌توان گفت زمان کیفی است نه کمی که این می‌تواند به این شکل تحلیل شود که در هزارهٔ اول خیر و نیکی بر بدی و شر غالب است و در هزارهٔ سوم که نسبت عمر شاهان کوتاه‌تر است، نیکی و بدی

می‌آمیزند و گاهی این و زمانی آن بر یکدیگر چیره می‌شوند تا ظهور کیخسرو که قوای نیکی و بدی هر دو حضور دارند و در نهایت بعد از درگیری مستمر، اورمزد پیروز می‌شود. یا طولانی بودن عمر زال و رستم برای نشان دادن غلبه عنصر پهلوانی بر پادشاهی است. رستم هنگامی که وارد مازندران می‌شود، پس از طی صد فرسنگ به کاوس می‌رسد و دوباره صد فرسنگ دیگر می‌پیماید تا به دیوسپید دست می‌یابد اما مازندران تنها سی فرسنگ عرض و صد فرسنگ طول دارد. یا مثلاً مقرر حکومتی سلم و تور که یکی بر توران و دیگری بر روم حکمرانی دارند، فاصله‌ای طولانی از هم دارند ولی آن دو به راحتی با هم ارتباط دارند گویی که در فاصله‌ای بسیار نزدیک با هم هستند.

از نظر مکانی می‌توان گفت مکان‌های شاهنامه سه دسته‌اند:

دسته اول که محدوده‌شان مشخص است مانند کشف‌رود و دامغان و گرگساران و آمل و ساری و اهواز و...؛

دسته دوم سرزمین‌هایی که حدود تقریبی آنها مشخص است نه موقعیت دقیقشان مانند توران که ظاهراً در شمال شرق ایران یعنی مناطق بالای خراسان و شمال غرب آذربایجان قرار داشته و رود جیحون (آمودریا) آن را از ایران جدا می‌کرده است. این سرزمین به مملکت ترکان و چینیان اطلاق می‌شده است؛

و دسته سوم که تنها نامی از آنها بر جا مانده است مانند دنبر و مرغ و مای که غالباً به دنبال هم آمده‌اند و می‌توان حدس زد که در حد فاصل کابلستان و هندوستان بوده‌اند. به طور کلی می‌توان گفت زمان و مکان شاهنامه دارای هویت و سیمای خاص نیست و همه وقایع در سرای سپنج اتفاق می‌افتد که سرای سپنج نماد بی‌ارجی زمان و مکان در شاهنامه و در هم تنیدگی آنها است. سپنج یعنی مهمان و خانه عاریه و سرای سپنج یعنی سرای عاریت دنیا و سرای شش در. این لغت از دیدگاه فردوسی یعنی جهانی که خوار و بی‌مقدار است:

ببایدت رفتن ز جای سپنج

اگر صد بمانی و گر سی و پنج

فری برتر از فرّ جمشید نیست

که گیتی سپنج است و جاوید نیست

(ج ۲، ص ۶۲۱ بیت ۴۷۸)

نمانی همی در سرای سپنج

اگر گنج یابی و گر درد و رنج

(ج ۵، ص ۲۵۳۵، بیت ۴۹۴)

شاهنامه از نظر دیگران

هنگامی که فردوسی شاهنامه را به پایان رساند، بر محمود غزنوی «چندین روز همی برخواند، محمود گفت: همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست»^۱

ولی سال‌ها بعد، محمود که به شعر دوستی تظاهر می‌کرد، هنگامی که از احمد بن حسن می‌پندی شنید:

اگر جز به کام من برآید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب
 او پرسید که این بیت کراست که مردی از او همی زاید؟ گفت: بیچاره ابوالقاسم
 فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و کتابی تمام کرد و هیچ ثمر ندید. محمود
 گفت: سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده‌ام. آن آزاد مرد از من
 محروم ماند...^۲

و اما احمد غزالی:

«روزی احمد غزالی در مجلس وعظ روی به حاضران کرد و گفت: ای مسلمانان، هرچه در این چهل سال من از سر این چوب پاره با شما می‌گویم، فردوسی آن را در یک بیت گفته است. اگر بدان کار کنید، از گفته‌های دیگران مستغنی خواهید بود:

پرستیدن دادگر پیشه کن ز روز گذر کردن اندیشه کن»^۳

۲. نظامی عروضی سمرقندی، ص ۸۲

۱. تاریخ سیستان، ص ۷.

۳. ریاحی، محمدامین، ص ۲۰۶.

و این کاملاً خلاف نظر شیخ شیراز، سعدی شیرین کلام است.

شیخ سعدی وقتی از خواندن داستان رستم و اسفندیار فارغ شده، نتیجه‌ای چون محمود غزنوی گرفته و کار را پایان یافته تلقی کرده است که:

اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند رستم و روئینه تن اسفندیار

تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلقت دنیا یادگار^۱

و در آخر شنیدن قصه روزهای پایانی عمر فتحعلی خان ملک‌الشعرا در اینجا خالی از لطف نیست:

فتحعلی خان ملک‌الشعرا صبا علاوه بر قصاید و اشعار دیگر، دو مثنوی به نام‌های شهنشاه‌نامه و خداوندنامه دارد که اولی چهل هزار بیت دارد که در سه سال سروده و خداوندنامه قریب سی هزار بیت است که سه سال نیز وقت صرف سرودن آن کرده است. دیوان بیگی می‌نویسد:

«از قضیه رحلتش قصه‌ی عجیب دارم و آن، آن است که در چهار روز قبل از وفات خود، روزی برادر و کسان و اولاد خود را خواسته، صحبت از شعر در میان آورد. آنگاه یکی را گفت: از خداوندنامه قدری بخوان. بخواند. بعد دیگری را گفت: از شاهنشاه‌نامه پاره‌ی بخوان، او نیز برخواند. پس از آن گفت: شاهنامه فردوسی را هم بیاورید و بعضی از آن برخوانید. حاضر کرده، گشودند و اتفاقاً اول صفحه این بیت بود که:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

به محض شنیدن این شعر، حالت دگرگون شد و همانا دریافت تفاوت اشعار خود را با استاد کرده، منهوت ماند و حالت غشی بر او روی داد. دیگر تکلمی نکرد، مغموم و با اثر مرض از او ظاهر شد و بعد از چهار روز درگذشت.^۲

نظامی عروضی سمرقندی می‌نویسد:

هو شاهنامه به نظم کرد. والحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علین برد و در

عذوبت به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است. در نامه‌یی که زال همی نویسد به سام نریمان به مازندران، در آن حال که با رودابه دختر پادشاه کابل پیوستگی خواست کرد:

یکی نامه فرمود نزدیک سام	سراسر درود و نوید و خرام
نخست از جهان آفرین یاد کرد	که هم داد فرمود و هم داد کرد
وزو باد بسر سام نیرم درود	خداوند شمشیر و کویال و خود
چماننده چرمه هنگام گرد	چیراننده کرکس اندر نبرد
فزاننده باد آوردگاه	فشاننده خون ز ابر سیاه
به مردی هنر در هنر ساخته	سرش از هنر گردن افراخته

من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم...^۱

و در نهایت می‌توان نظر استاد بزرگ محمدحسین شهریار را در باب فردوسی و شاهنامه او آورد:

به شهنامه درون فردوسی فرزاد فرخ‌زاد	نه تنها در جهان داد سخن، درس دلیری داد
الا فردوسیا، سحر آفرینا، ای بزرگ استاد	چو تو استاد معنی آفرینی کس ندارد یاد
ندانم رستم و روین تنی بوده است خودیانه	تو بودی هر چه بودی، رستم و روین تن افسانه
تو خودگفتی هر آن کس راه‌رای و هوش و دین پوید	پس از مرگم چو بر آثار بیند آفرین گوید
خدا را ای حقیقت‌گو، جهان خاک تو می‌جوید	جهان خاک تو می‌بوید، گل از خاک تو می‌روید
بیا کامد ز هر سویی به کویت آفرین‌گویی	بلند از آفرین‌گویان، به هر سویی هیاهویی

(دیوان شهریار)



شاهنامه بعد از فردوسی

شاهنامه فردوسی در تمام دوره‌های بعد از حکیم طوس مورد توجه عام و خاص بوده و از جهانی چون مفردات و ترکیبات فارسی، سبک سخن سرایی، مضامین و نکات حماسی و غنایی و حکمی بر ادبیات این مرز و بوم تأثیر گذارده است. همچنین موجب ایجاد نهضتی در نظم داستان‌های حماسی یا حماسه‌های تاریخی و صناعی شده و بعضی از شعرای بعد از فردوسی به سرودن منظومه‌های حماسی پرداختند از جمله: گرشاسپ‌نامه اسدی که قدیمی‌ترین آنهاست.

از سوی دیگر در ادبیات کشورهای دیگر نیز به شاهنامه توجه بسیار شده و ترجمه‌های متنور و منظومی از آن وجود دارد از جمله: ترجمه عربی فتح بن علی بن محمد بنداری در سال‌های ۶۴۲-۶۲۰ به امر عیسی بن علی بن ایوب در دمشق و از روی نخستین نسخه شاهنامه؛ ترجمه منظوم ترکی علی افندی به سال ۹۱۶؛ ترجمه فرانسوی یولیوس فون مول در سال‌های ۱۸۷۶-۱۸۷۸، در ۷ جلد؛ ترجمه ناتمام لاتینی ی. آ. فولرس و س. لاندوئر در لیدن در سال‌های ۱۸۷۷-۱۸۸۴؛ ترجمه جیمز اتکینسن، در ۱۸۳۲ در لندن؛ ترجمه منظوم آرثر جورج وارنر و ادمند وارنر در ۸ جلد، در لندن، در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۲۳؛ و...

از نفوذ این اثر عظیم در ادبیات جهانی خاصه ادبیات رمانتیک اروپایی نیز نباید غافل بود. رستم بیش از دیگر پهلوانان نظر اروپائیان را به خود جلب کرد و اقتباساتی از این شخصیت شده و لامارتین در سال ۱۸۳۵ در مجله خود «مدنیته»، شرح داستان رستم را آورده است. داستان رستم و سهراب از داستان‌های مشهور در میان اروپائیان است و فردریش روککرت آلمانی این داستان را منتشر کرد و بعد از او واسیلی آندریویچ ژوکوفسکی (استاد پارسی‌شناس روسی) منظومه زیبایی در داستان رستم و سهراب پدید آورد. اتکینسن انگلیسی در ۱۸۱۴ این داستان را با متن فارسی و ترجمه منظوم انگلیسی در کلکته منتشر نمود و یکبار هم خلاصه شاهنامه را تا پایان داستان اسکندر در ۱۸۳۲ و به نام شاهنامه در لندن به چاپ رساند که قسمت عمده آن به نثر و بعضی قسمت‌ها به نظم بود. شاهکار دیگری که در این داستان به منصفه ظهور رسید منظومه عالی ماتيو آرنولد انگلیسی، از منظومه‌های مهم

زبان انگلیسی است.

گوته، ویکتور هوگو، هنری هاینه آلمانی، فرانسوا کوپه فرانسوی و موریس بارِس از دیگر شعرای بزرگ اروپایی هستند که از شاهنامه تأثیر پذیرفته و در اشعار خود نام فردوسی با شاهنامه و یا داستان‌هایی از شاهنامه را آورده‌اند.^۱

* * *

پایان سخن

باری شاهنامه کتابی است پر از حکایات آموزنده و سراسر پند که از جهات گوناگون می‌توان آن را بررسی کرد. ولی به طور کلی آنچه از این کتاب گرانقدر در باب اندیشه‌های فردوسی دریافت می‌شود را می‌توان به صورت زیر دسته بندی کرد:

۱) وحدانیت و توحید و یکتاپرستی تاجایی که گاه‌آندیشه‌اش حالت جبرگرایی به خود می‌گیرد:

جهان سر به سر حکمت و عبرت است چرا بهره ما همه غفلت است
(ج ۲، ص ۵۲۶، بیت ۱۷۷۶)

۲) احیا و زنده کردن زبان پارسی که قطعاً اصلی‌ترین هدف فردوسی در سرودن شاهنامه است:

بسی رنج بردم در این سال سنی عجم زنده کردم بدین پارسی
(صفا، ذبیح‌الله (۱۳۴۷): ص ۲۷۱)

۳) دمیدن روح حماسی و زنده کردن تاریخ باستانی ایران.

کتابشناسی

- آذرینگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۳۶): آتشکده آذر، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۹): زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، ابن‌سینا.

- تقی‌زاده، سید حسن (۱۳۷۳): «زندگی و آثار فردوسی»، کتاب سرگذشت فردوسی، گردآوری ناصر حریری، بابل، نشر آویشن.
- حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۳۹): تاریخ‌گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷): لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰): فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی در شاهنامه، فصلنامه نامه انجمن، س ۱، ش ۳، پاییز.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۲): سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۶): فردوسی (زندگی، اندیشه و شعر او)، طرح نو.
- زنجانی، محمود (۱۳۷۲): فرهنگ جامع شاهنامه، تهران، عطایی.
- سزای، قدمعلی (۱۳۷۳): از رنگ گل تاریخ خار (شکل‌شناسی شاهنامه)، تهران، علمی و فرهنگی.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۱۶): کلیات دیوان، به کوشش محمدعلی فروغی، بروخیم.
- شهریار، محمدحسین (بی‌تا): کلیات دیوان، تبریز، سعدی، چاپ شفق.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۷): تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، ج ۲.
- _____ (۱۳۷۴): حماسه‌سرایی در ایران (از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری)، تهران، فردوسی.
- فردوسی طوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۴۴): شاهنامه، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران، علمی، چاپ دوم.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۱): احادیث و قصص مثنوی معنوی، ترجمه و تنظیم مجدد حسین داود، تهران، امیرکبیر.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۵۱): مقالات فروغی درباره شاهنامه فردوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، انجمن آثار ملی.
- محمدامین رازی (بی‌تا): هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل، تهران، علمی و ادبیه.
- محیط طباطبایی، سید محمد (۱۳۷۳): «شاهنامه آخرش خوش است»، شاهنامه‌شناسی (۱)، بنیاد

شاهنامه فردوسی.

_____ (۱۳۷۳): «عقیدهٔ دینی فردوسی»، کتاب سرگذشت فردوسی، گردآوری ناصر حریری، بابل، نشر آویشن.

- مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۹): فردوسی و شاهنامه، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- مصاحب، غلامحسین (۱۳۵۶): دائرة المعارف بزرگ فارسی، جلد ۲.

- مصطفوی، محمدتقی (۱۳۸۱): هگمتانه: آثار تاریخی همدان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- ملک‌الشعراى بهار، محمدتقی (۱۳۵۸): دیوان، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم.

_____ (۱۳۷۳): «فردوسی»، کتاب سرگذشت فردوسی، گردآوری ناصر حریری، بابل، نشر آویشن.

- مؤلف ناشناخته (۱۳۱۴): تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، زوّار.

- مینوی، مجتبی (۱۳۴۲): فردوسی و شعرا، تهران، انجمن آثار ملی.

- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر (۱۳۸۱): چهارمقاله، به اهتمام و تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد دکتر محمد معین، تهران، زوّار، چاپ دوم.

- ه. سبحانی، توفیق (۱۳۷۰): تاریخ ادبیات (۱)، تهران، پیام نور، چاپ سوم.

- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۴۰): مجمع‌الفصحاح، به اهتمام مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی